

گلچین کتاب لحظه دیدار نزدیک است؛ نیایش قلم در محراب نماز؛ رضا بابایی

در پیشگاه نماز

در نماز، هم فعل است و هم ذکر و هم حالت: « پس بدان که نماز مشتمل است بر افعال و بر اذکار و بر احوال. افعال، عمل ظاهر تن است، اذکار عمل زبان است، و احوال عمل باطن است، و این معنای جمله اقامت است که: « اَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُكْرَىٰ »^۳.

نیایش قلم در محراب اذان

سحر طی شد، مؤذن بانگ برداشت
ز هر گلدسته‌ای آواز برخاست:
ز جا برخیز هنگام نماز است
«در رحمت به روی خلق باز است»
نماز، آغاز راه است و اذان، آغاز نماز.
پس بگذارید و بگذرید، ببینید و دل مبندید، چشم بیندازید و دل مبارزید، که دیر یا زود باید گذاشت و گذشت.
اذان، بگذاشتن و بگذشتن است.^۴

الله اکبر

چهار بار بگو خدا بزرگ‌تر است؛ بزرگ‌تر از آنچه در وهم و فهم ما بگنجد.

آنچه در فهم تو آید، آن فناست
آنچه در وهم تو ناید، آن خداست

زندگی برای بندگی است و بندگی با نماز آغاز می‌شود و نماز با اذان و اذان با الله اکبر. پس «الله» آغاز آغازها است.^۵

اشهد ان لا اله الا الله

خدایا، تو خود گواه باش که زندگی را نذر بندگی کردم و من نیز گواهی می‌دهم که تو خدای بی‌همتایی، یکتای توانایی، بر همه چیز بینایی، در همه حال دانایی، از عیب مصفایی، از شرک میرایی، اصل هر دوایی، داروی دل‌هایی.

گواهی می‌دهم که اگر تو را نپرستم، هر روز بنده این و آنم.

اگر تو را نپرستم، تا ابد گرفتار معشوقه‌های رسوا و عجزه‌های هزارداماد می‌شوم.^۶

اشهد ان محمداً رسول الله

^۱ سوره طه، آیه ۱۴.

^۲ میبیدی، کشف الاسرار و عدة الابرار، ج ۱، ص ۶۵۵.

^۳ لحظه دیدار نزدیک است؛ رضا بابایی؛ ص ۲۶

^۴ لحظه دیدار نزدیک است؛ رضا بابایی؛ ص ۳۹ و ۴۰

^۵ لحظه دیدار نزدیک است؛ رضا بابایی؛ ص ۴۰

^۶ لحظه دیدار نزدیک است؛ رضا بابایی؛ ص ۴۱ و ۴۲

گواهی می‌دهم به رسالت مردی که از حراء تا اسراء، بنده خدا بود.

درو خدا بر تو باد ای اذان، که هر روز و هر شب، زبان ما را به نام محمد (صلی الله علیه وآله) متبرک می‌کنی.

یا رسول الله، خدای تو و فرشتگانش گواهی می‌دهند که هیچ عبادت و فریضه‌ای به اندازه نماز، در دل و جان تو آشیانه نداشت؛ تا آنجا که می‌گفتی: نماز نور چشم من است.^{۸۷}

اشهد ان علیاً ولی الله

«اشهد ان علیاً ولی الله»، یعنی گواهی می‌دهم به ولایت مردی که در مسجد به دنیا آمد، در مسجد و محراب زیست، در مسجد ولی خدا شد^۸ و در مسجد ردای شهادت بر تن کرد؛ یعنی گواهی می‌دهم به بزرگی و بزرگواری مردی که نه شمشیر از دستش افتاد و نه تسبیح. اذان، مردی را به یاد ما می‌آورد که به نماز عشق می‌ورزید و صدای اذان، او را از هر کاری بازمی‌داشت.^{۱۰}

حی علی الصلوة

بشتاب و بدان که نماز، رهایی است؛ رهایی از هر بند و زنجیری که تو را چون مردگان، اسیر خاک کرده است. بال‌های پروازت را بگشا که هنگام نماز است؛ لحظه دیدار نزدیک است: «حی علی الصلوة»

ای دل ار خواهی تو بهتر زندگی
بندگی کن، بندگی کن، بندگی کن^{۱۱}

حی علی الفلاح

«حی علی الفلاح»، دعوت‌نامه خدا برای کسانی است که لحظه‌ها را به شوق دیدار می‌شمارند. فراخوان خدا به سوی رستگاری است. نماز، تو را از زندان تن، زندان خور و خواب و خشم و شهوت، بیرون می‌آورد و تا خیمه‌گاه قرب بالا می‌برد. نردبان نماز، پیش پای تو است. مباد که در چاه غفلت، بمانی و بام آروزها را از یاد ببری.^{۱۲}

حی علی خیر العمل

اذان، انگشت اشاره خدا به سوی سعادت است، و سعادت در گرو بهترین عمل است. پس بشتاب به سوی بهترین عمل: «حی علی خیر العمل» بهترین عمل، آن است که انسان را در راهی بیندازد که او را برای آن آفریده‌اند، و این، هنر نماز است. پس بی‌نماز در راه نیست؛ دور از قافله، در صحرای سرگردانی.^{۱۳}

^۷ محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۳۲۱

^۸ لحظه دیدار نزدیک است؛ رضا بابایی؛ ص ۴۳ و ۴۹

^۹ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ. (سورة مائده، آیه ۵۵)

^{۱۰} لحظه دیدار نزدیک است؛ رضا بابایی؛ ص ۵۹ و ۶۰

^{۱۱} لحظه دیدار نزدیک است؛ رضا بابایی؛ ص ۶۰

^{۱۲} لحظه دیدار نزدیک است؛ رضا بابایی؛ ص ۶۱ و ۶۲

^{۱۳} لحظه دیدار نزدیک است؛ رضا بابایی؛ ص ۶۳ و ۶۵

توصیف قنوت

دستم خالی است؛ نیازم را در آن ریختم و پیش تو دراز کردم. زیبا است در برابر تو ایستادن و دست‌های گدایی را بر دامان مهر و رحمت آویختن. دست‌های خالی‌ام را به سوی تو می‌آورم تا پر کنی از مهربانی‌های بی‌دریغت.^{۱۴}

نیایش‌نامه

خدایا،
ناچیزم، خریدارم باش؛ رانده و درمانده‌ام، خواستارم باش؛ تنها و بی‌کسم، دوستدارم باش. تویی آن که ذره را خورشید می‌کند؛ کاه را هیبت کوه می‌بخشد؛ بنده را بر عرش قرب می‌نشاند.^{۱۵}

دوستت دارم ای یار دیرین، ای شهید و شکر از تو شیرین، ای گل‌های باغ از تو رنگین.
آب از تو خوش‌گوار، آفتاب از تو گرم و جان‌نواز، کوه از تو استوار، موج از تو بی‌قرار.^{۱۶}

آمده‌ام؛ خسته و دلسوخته. کجاست محراب تو ای قبله‌گاه قلب‌ها.
آمده‌ام و خسته‌ام، و شکسته‌دل از دوری و مهجوری. ای آخرین امید واماندگان!
چشم از ما بر مگیر که خاموش می‌شویم؛ روی از ما برمگردان که فراموش می‌شویم.^{۱۷}

شکسته باد دست گناه که مرا از تو دور کرد. بریده باد پای گناه که خانه‌ام را قدمگاه شیطان کرد. دوباره آیا مرا دست و پایی خواهی داد؟
دستی که با آن بر دامت آویزم؛ پایی که با آن به سوی تو بگریزم.
افتان و خیزان، دلسوخته و سرگردان، به سوی تو می‌آیم ای بهار جان‌ها. چه خوش است با تو بودن، چه خوش است با تو ماندن.^{۱۸}

می‌جویمت، می‌خواهمت، می‌ستایمت، می‌پرستم ای خدای من.
اگر مرا نیافریده بودی، زنجیر قهرت را بر پای که می‌بستی؟ طلای آمرزشت را بر گردن که می‌آویختی؟^{۱۹}

خدایا،
بی تو نفس‌های من، خرناسه‌های ابلیس است؛
با تو هر نفس که از سینه برمی‌آورم، خوراک فرشتگان گرسنه است.
بی تو زندگی، بودن و افسردن است؛
با تو زندگی، بودن و بالیدن است.
بی تو من هیچ؛ بی تو من پوچ؛

^{۱۴} لحظه دیدار نزدیک است؛ رضا بابایی؛ ص ۸۷

^{۱۵} لحظه دیدار نزدیک است؛ رضا بابایی؛ ص ۱۵۱

^{۱۶} لحظه دیدار نزدیک است؛ رضا بابایی؛ ص ۱۵۱

^{۱۷} لحظه دیدار نزدیک است؛ رضا بابایی؛ ص ۱۵۱

^{۱۸} لحظه دیدار نزدیک است؛ رضا بابایی؛ ص ۱۵۵

^{۱۹} لحظه دیدار نزدیک است؛ رضا بابایی؛ ص ۱۵۶ و ۱۵۷

ای آفریننده من،

مرا ببخش که نزد تو نیامدم مگر از بیم حادثه‌ها؛ بر سجاده نیایش نشستم مگر برای خواستن.

هر گاه نزد تو آمدم، دست‌های خالی‌ام را آوردم و زبان خواهشگرم را.

به روی بی‌شرم من نیاوردی که یک‌بار هم برای من بیا. گاهی، هرچندگاهی، بیا و از من جز من را نخواه که زیان می‌کنی، حتی اگر جهان را لقمه‌ای کنم و در دستت گذارم.^{۲۱}

ای خدای پاک و بی‌انبار و یار

دست گیر و جرم ما را درگذار

ای پروردگار مهربان،

ما را ببخش که در حضور تو معشوقه‌های دروغین می‌پرستیم.

ما را ببخش که جز به پای نیازمندی و حاجت‌خواهی به درگاه تو نمی‌آییم.

ما را ببخش که با هر نسیمی که از هر سوی می‌وزد نخست یاد تو را بر باد می‌دهیم.

ما را ببخش که تشنگی و گرسنگی را تاب نمی‌آوریم، اما بی تو بودن را عادت کرده‌ایم.

ما را ببخش که عطای تو را بیش از لقای تو خواسته‌ایم.^{۲۲}

خدایا مرا بیاموز که همه خواستنی‌های دنیا، سهم من نیست، که خواستن، همیشه توانستن نیست.

خدایا، همچنان که مرا گفتن و نوشتن آموختی، سکوت را هم بیاموز.

خدایا، مرا چنان به اصلاح خود مشغول کن که صبح تا شب به اصلاح دیگران نیندیشم.

خدایا، آتش عشق به دیگران را در من شعله‌ور کن تا لذت خدمت به بندگان تو را دریابم.^{۲۳}

ای داننده رازها، ای شنونده آوازه‌ها، ای بیننده نمازها، ای شناسنده نام‌ها، ای رساننده گام‌ها، ای مطلع بر حقایق، ای مهربان بر خلائق،

عذرهای ما بپذیر که تو غنی و ما فقیر، و بر عیب‌های ما مگیر که تو قوی و ما حقیر.

الهی دستم گیر که دست‌آویز ندارم، و عذرم بپذیر که پای گریز ندارم.^{۲۴}

نی از تو حیات جاودان می‌خواهم

نی عیش و تنعم جهان می‌خواهم
هر چیز رضای توست آن می‌خواهم^{۲۵}

نی کام دل و راحت جان می‌خواهم

^{۲۰} لحظه دیدار نزدیک است؛ رضا بابایی؛ ص ۱۶۰

^{۲۱} لحظه دیدار نزدیک است؛ رضا بابایی؛ ص ۱۶۱

^{۲۲} لحظه دیدار نزدیک است؛ رضا بابایی؛ ص ۱۶۳

^{۲۳} لحظه دیدار نزدیک است؛ رضا بابایی؛ ص ۱۶۵

^{۲۴} لحظه دیدار نزدیک است؛ رضا بابایی؛ ص ۱۶۷ و ۱۶۹

^{۲۵} لحظه دیدار نزدیک است؛ رضا بابایی؛ ص ۱۷۳